

اللهم صل علی محمد و آل محمد

شرح چهل حدیث

روح الله الموسوی الخمینی (ره)

حدیث سوّم: عجب و مراتب آن



مدرسه دانشجویی قرآن و عترت: دانشگاه تهران

تهران – بلوار کشاورز – خیابان 16 آذر – پلاک 25 – طبقه دوم

88968309 – 09125549844

**الحديث الثّالث‏:**

بالسّند المتّصل إلى محمّد بن يعقوب، عن علىّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن علىّ بن أسباط، عن أحمد بن عمر الحلاّل، عن علىّ بن سويد، عن أبي الحسن، عليه السّلام، قال: سألته عن العجب الّذى يفسد العمل. فقال: العجب درجات، منها أن يزيّن للعبد سوء عمله فيراه حسنا، فيعجبه و يحسب أنّه يحسن صنعا. و منها أن يؤمن العبد بربّه فيمنّ على اللّه تعالى و للّه عليه فيه المنّ.

ترجمه «على بن سويد گويد از حضرت موسى بن جعفر، عليه السلام، پرسيدم از عجبى كه فاسد مى‏نمايد عمل را. پس گفت: «عجب [را] درجاتى است. از آنها اين است كه زينت پيدا كند از براى بنده بدى عمل او، پس ببيند او را نيكو، پس به عجب آورد او را و گمان كند او نيكو عملى كرده است. و از آنهاست آنكه ايمان آورده بنده به پروردگار خود، پس منت گذارد بر خدا، و حال آنكه از براى خداست بر او در آن ايمان منت،»

شرح «عجب» بنا به فرموده علماء، رضوان اللّه عليهم، عبارت است از بزرگ شمردن عمل صالح و كثير شمردن آن و مسرور شدن و ابتهاج نمودن به آن، و غنج و دلال كردن است به واسطه آن، و خود را از حد تقصير خارج دانستن است. و اما مسرور شدن به آن با تواضع و فروتنى كردن از براى خداى تعالى و شكر ذات مقدس حق كردن بر اين توفيق و طلب زياده كردن عجب نيست و ممدوح است.

جناب محدث عظيم الشأن، مولانا علامه مجلسى ، طاب ثراه، از جناب محقق خبير و دانشمند كبير، شيخ اجلّ، بهاء الدين عاملى ، رضوان اللّه عليه، چنين نقل مى‏فرمايد كه «فرموده است شيخ اجل كه شك نيست كسى كه اعمال صالحه كند، از قبيل روزه و بيدارى شب و غير آن، در نفس او بهجت و سرورى حاصل شود، پس اگر اين بهجت براى آن است كه خداى تعالى به او عطايى فرموده و نعمت عنايت كرده كه آن نعمت و عطا اين اعمال صالحه است، و با اين وصف ترسناك باشد از نقص آنها و بيمناك باشد از زوال نعمت و از خداى تعالى زياده طلب كند، اين ابتهاج و سرور عجب نيست. و اگر اين ابتهاج از جهت آن است كه اين اعمال از اوست و اوست كه داراى اين صفت است، و بزرگ شمارد اعمالش را و اعتماد كند بر آنها و خود را از حد تقصير خارج داند و به جايى رسد كه گويى منت گذارى كند بر خداى تعالى به واسطه اين اعمال، پس اين سرور عجب است.»- انتهى.

فقير گويد تفسير «عجب» به طورى كه ذكر فرموده‏اند صحيح است، ولى بايد عمل را اعم از عمل قلبى و قالبى دانست، و كذلك اعم از عمل قبيح و حسن دانست. زيرا كه عجب همان طور كه وارد بر اعمال جوارح مى‏شود، وارد مى‏شود بر اعمال جوانح و فاسد مى‏كند آنها را، و همين طور كه صاحب خصلت نيكو معجب شود به خصال خود، صاحب خصال ناهنجار نيز چنين شود كه معجب شود به خصلت خويش. چنانچه در اين حديث شريف تصريح به هر دو شده و اين دو را مخصوص به ذكر نموده، زيرا كه از نظر غالب مخفى است. و پس از اين ذكر هر دو به ميان آيد، ان شاء اللّه. و نيز بايد دانست كه سرورى را كه از آن نفى كردند عجب را و از صفات ممدوحه شمردند به حسب حال نوع است، چنانچه در فصلى از فصول لاحقه ، بيان آن مى‏شود.

و بدان كه از براى عجب چنانچه در حديث شريف اشاره فرموده درجاتى است:

درجه اوّل عجب به ايمان و معارف حقه است، و در مقابل آن، عجب به كفر و شرك‏ و عقايد باطله است.

درجه دوم عجب به ملكات فاضله و صفات حميده است، و در مقابل آن، عجب به سيّئات اخلاق و قبايح ملكات است.

درجه سوم عجب به اعمال صالحه و افعال حسنه است، و در ازاء آن، عجب به اعمال قبيحه و افعال ناهنجار است.

و غير از اين‏ها درجات ديگرى است كه مهم به مقام نيست. ما ان شاء اللّه اشاره مى‏كنيم به اين درجات، و آنچه منشأ آن است، و آنچه علاج براى آن تواند بود، در ضمن فصولى. و به نستعين.

**فصل در مراتب عجب‏**

 بدان كه از براى عجب در هر يك از اين درجات سابق الذكر مراتبى است، كه بعضى از آن مراتب واضح و روشن است كه انسان به اندك تنبه و التفات پى به آن مى‏برد، و بعضى ديگر بغايت دقيق و باريك است كه انسان تا تفتيش كامل نكند و مداقه صحيحه به عمل نياورد ادراك آن نمى‏تواند كند، و نيز بعضى از مراتبش شديدتر و سخت‏تر و مهلكتر از بعضى مراتب ديگر است.

مرتبه اولى، كه از همه بالاتر و هلاكش بيشتر است، حالى است كه در انسان به واسطه شدت عجب پيدا شود كه در قلب خود بر ولىّ نعمت خود و مالك الملوك به ايمان يا خصال ديگرش منت گذارد. گمان كند كه به واسطه ايمان او در مملكت حق وسعتى يا در دين خدا رونقى پيدا شد، يا به واسطه ترويج او از شريعت يا ارشاد و هدايت او يا امر به معروف و نهى از منكر او يا اجراى حدود يا محراب و منبرش به دين خدا رونقى بسزا داده، يا به واسطه آمدن در جماعت مسلمين يا به پا كردن تعزيه حضرت ابى عبد اللّه الحسين، عليه السلام، رونقى در ديانت حاصل شد كه به سبب آن بر خدا و بر سيد مظلومان و بر رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، منت دارد. هر چند اظهار اين معنى نكند، در دلش منت مى‏گذارد. و از همين باب است‏ منت گذارى بر بندگان خدا در امور دينيه. مثل آنكه در دادن صدقات واجبه و مستحبه و در دستگيرى از ضعفا و فقرا بر آنها منت گذارى كند. گاهى اين منت گذارى مخفى است حتى بر خود انسان. (شرح منت نداشتن مردم بر خدا و منت داشتن ذات مقدس حق تعالى بر آنها در «حديث دوم» گذشت.)

مرتبه ديگر آن است كه به واسطه شدّت عجبى كه در قلب است غنج و دلال كند بر حق تعالى. و اين غير از منت گذارى است، گر چه بعضى فرق نگذاشته‏اند.

صاحب اين مقام خود را محبوب حق تعالى مى‏پندارد و خود را در سلك مقربين و سابقين مى‏شمارد، و اگر اسمى از اولياء حق برده شود يا از محبوبين و محبين يا سالك مجذوب سخنى پيش آيد، در قلب خود را از آنها مى‏داند. ممكن است رياء شكسته نفسى كرده و اظهار خلاف آن كند، يا براى اثبات آن مقام براى خود طورى نفى مقام از خود كند كه ملازم اثبات باشد. و اگر خداى تعالى او را مبتلا كند به بلايى، كوس البلاء للولاء زند. مدعيهاى ارشاد از عرفا و متصوفه و اهل سلوك و رياضت به اين خطر نزديكترند از ساير مردم.

درجه ديگر آن است كه خود را از خداى تعالى به واسطه ايمان يا ملكات يا اعمال طلبكار بداند و مستحق ثواب شمارد، و لازم بداند بر خدا كه او را در اين عالم عزيز، و در آخرت صاحب مقامات كند، و خود را مؤمن صاف و پاك بداند و هر وقت اسمى از مؤمنين به غيب آيد سرش را داخل سرها كند و در دلش انديشد كه خداوند اگر با عدل هم با من رفتار كند من مستحق ثواب و اجرم! بلكه بعضى بر قباحت و وقاحت افزوده تصريح به اين كلام باطل مى‏كنند! و اگر براى او بلايى رخ دهد و براى او ناملايمى پيش آيد، در دل اعتراض به خدا دارد و تعجب از كارهاى خداى عادل كه مؤمن پاك را مبتلا كند و منافق فاسق را مرزوق كند، و در باطن به حق تبارك و تعالى و به تقديرات او غضبناك باشد و در ظاهر اظهار رضايت كند. غضب خود را به ولى نعمت خود تحويل دهد، و رضاى به قضا را به مخلوق ارائه دهد. و وقتى بشنود مؤمنين را در اين دنيا خداوند مبتلا مى‏فرمايد، به دل خود تسليت مى‏دهد. نمى‏داند منافق مبتلا هم بسيار است، نه هر مبتلا مؤمن است.

رتبه ديگر از عجب آن است كه خود را از مردم ديگر ممتاز بداند و بهتر شمارد به اصل ايمان از غير مؤمنين، و به كمال ايمان از مؤمنين، و به اوصاف نيكو از غير متصفين، و به عمل به واجب و ترك محرّم از مقابل آن، و به اتيان به مستحبات و مواظبت به جمعه و جماعات و مناسك ديگر و ترك مكروهات از عامه مردم خود راكاملتر دانسته و امتياز براى خود قايل باشد، و اعتماد به خود و ايمان و اعمال خود كند و ديگر مخلوق را ناچيز و ناقص شمارد و به همه مردم به نظر خوارى نگاه كند، و در دل يا زبان بندگان خدا را سرزنش و تعيير كند. هر كس را به طورى از درگاه رحمت حق دور كند و رحمت را خاص خود و يك دسته مثل خود قرار دهد. صاحب اين مقام به جايى رسد كه هر چه عمل صالح از مردم ببيند به آن مناقشه كند و در دل در آن به يك نحو خدشه كند، و اعمال خود را از آن خدشه و مناقشه پاك بداند. اعمال حسنه مردم را چيزى نشمارد، و همان عمل اگر از خودش صادر شد بزرگ بداند. عيوب مردم را خوب ادراك كند و از عيب خود غافل باشد. اين‏ها علامت عجب است، گرچه خود انسان از آن غافل است. و از براى عجب درجات ديگرى است كه بعضى از آن را ذكر ننمودم و از بعضى ديگر ناچار غافلم.

**فصل در اينكه اهل فساد نيز گاهى عجب به فساد مى‏كنند**

اهل كفر و نفاق و مشركين و ملحدين و صاحبان اخلاق زشت و ملكات پست و اهل معصيت و نافرمانى گاهى كارشان به جايى رسد كه به آن كفر و زندقه خويش يا سيّئات اخلاق و موبقات اعمال خود عجب كنند و ابتهاج نمايند! خود را به واسطه آن داراى روح آزاد خارج از تقليد و غير معتقد به موهومات شمارند و خويشتن را داراى شهامت و مردانگى دانند، و ايمان به خدا را از موهومات و تعبد به شرايع را از كوچكى فكر تصور كنند، و اخلاق حسنه و ملكات فاضله را از ضعف نفس و بيچارگى شمارند، و اعمال حسنه و مناسك و عبادات را از ضعف ادراك و نقصان مشاعر محسوب كنند. خود را به واسطه آن روح آزاد غير معتقد به موهومات بى اعتناى به شرايع مستحق مدح و ثنا مى‏دانند. خصال زشت ناهنجار در دل آنها ريشه كرده و مأنوس به آنها شده، چشم و گوششان از آن پر شده، در نظرشان زينت پيدا كرده آنها را كمال پندارند، چنانچه در اين حديث شريف اشاره به آن شده آنجا كه فرمود: «يكى از درجات آن اين است كه زينت پيدا كند از براى بنده بدى عملش و آن را نيكو ببيند.» و اين اشاره است به قول خداى تعالى: أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سوءُ عَمَلِهِ‏ فَرآهُ حَسَناً. كما اينكه در آنجا كه مى‏فرمايد: «گمان مى‏كند كه نيكو عمل مى‏كند.» اشاره است به قول خداى تعالى: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرينَ أَعْمالاً. الّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ في الحَيوةِ الدُّنْيا و هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً. أُوْلئكَ الَّذيِنَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ القِيامَةِ وَزْناً. اين دسته از مردم كه جاهل و بيخبرند و خود را عالم و مطلع مى‏دانند بيچاره‏ترين مردم و بدبخت‏ترين خلايق‏اند. اطباى نفوس از علاج آنها عاجزند و دعوت و نصيحت در آنها اثر نمى‏كند، بلكه گاهى نتيجه عكس مى‏دهد. اين‏ها به برهان گوش نمى‏دهند، چشم و گوش خود را از هدايت انبيا و برهان حكما و موعظه علما مى‏بندند. بايد به خدا پناه برد از شرّ نفس و مكايد آن كه انسان را از معصيت به كفر مى‏كشد، و از كفر به عجب به كفر مى‏كشد. نفس و شيطان به واسطه كوچك شمردن بعضى از معاصى انسان را مبتلا كنند به آن معصيت، و پس از ريشه [كردن‏] آن در دل و خوار شمردن آن، انسان به معصيت ديگر كه قدرى بالاتر است در نظر از اوّلى مبتلا شود، و پس از تكرار، آن نيز از نظر افتد و در چشم انسان كوچك و خوار شود و به بزرگتر مبتلا شود.

همين طور قدم قدم انسان پيش مى‏رود و كم‏كم معصيتهاى بزرگ در نظر انسان كوچك مى‏شود تا آنكه بكلى معاصى از نظرش افتد و شريعت و قانون الهى و پيغمبر و خدا در نظرش خوار شود، و كارش منجر به كفر و زندقه و اعجاب به آنها شود.

شايد در آتيه ذكرى از اين پيش آيد.

**فصل در بيان آن كه مكائد شيطان از روى ميزان است‏**

همان طور كه صاحبان عجب در معاصى از مرتبه‏اى به مرتبه‏اى ترقى كرده تا به كفر و زندقه انجامشان رسد، صاحبان عجب در طاعات از درجه ناقصه عجب به درجه كامله آن ترقى كنند. مكايد نفس و شيطان در دل از روى ميزان و اساس است.

هيچ گاه ممكن نيست نفس به شما كه داراى ملكه تقوا و خوف از خدا هستيد تكليف قتل نفس يا زنا كند، يا به كسى كه داراى خصلت شرافت و طهارت نفس است پيشنهاد دزدى و راهزنى نمايد. از اوّل امر ممكن نيست به شما بگويد در اين ايمان و اعمال به خداى خود منت گذار، يا خود را از زمره محبوبين و محبين و مقربين درگاه قلمداد كن. ابتداى امر از درجه نازله گرفته رخنه در دل شما باز مى‏كند و شما را وادار مى‏كند به شدت مواظبت در مستحبات و اذكار و اوراد، و در ضمن عمل يكى از اهل معصيت را در نظر شما به مناسبت حال شما جلوه مى‏دهد و به شما القا مى‏كند كه شما از اين شخص به حكم شرع و عقل بهتريد و اعمال شما موجب نجات شماست و بحمد اللّه شما پاك و پاكيزه هستيد و از معاصى عارى و برى هستيد. از اين، دو نتيجه مى‏گيرد: يكى بدبينى به بندگان خدا، و ديگر خود پسندى، كه هر دو از مهلكات و سرچشمه مفاسد است. به نفس و شيطان بگوييد ممكن است اين شخصى كه مبتلاست به معصيت داراى ملكه‏اى باشد يا اعمال ديگرى باشد كه خداى تعالى او را به رحمت خود مستغرق كند و نور آن خلق و ملكه او را هدايت كند و منجر شود كار او به حسن عاقبت، شايد اين شخص را خدا مبتلا به معصيت كرده تا مبتلاى به عجب كه از معصيت بدتر است نشود- چنانچه در حديث كافى است: عن أبي عبد اللّه، عليه السلام، قال: إنّ اللّه علم أنّ الذّنب خير للمؤمن من العجب، و لولا ذلك ما ابتلى مؤمنا بذنب أبدا. يعنى «گفت امام صادق، عليه السلام: «همانا خدا دانست كه گناه بهتر است براى مؤمن از عجب، و اگر نه اين بود هيچ گاه مؤمن را مبتلا به گناهى نمى‏كرد.» و شايد من به واسطه همين بدبينى كارم منجر به بدى عاقبت شود.

شيخ جليل ما، عارف كامل، شاه آبادى ، روحى فداه، مى‏فرمودند تعيير به كافر نيز نكنيد در قلب، شايد نور فطرتش او را هدايت كند، و اين تعيير و سرزنش كار شما را منجر به سوء عاقبت كند. امر به معروف و نهى از منكر غير از تعيير قلبى است. بلكه مى‏فرمودند كفارى كه معلوم نيست با حال كفر از اين عالم منتقل شدند لعن نكنيد. شايد در حال رفتن هدايت شده باشند و روحانيت آنها مانع از ترقيات شما شود. در هر حال، نفس و شيطان شما را وارد مرحله اولى از عجب مى‏كنند، كم كم از اين مرحله شما را به مرحله ديگر و از آن درجه به درجه بالاتر، تا بالاخره كار انسان را به جايى برساند كه به ايمان يا اعمال خود به ولى نعمت خويش و مالك الملوك منت گذارى كند و كارش به آخر درجه رسد.

**فصل در مفاسد عجب است‏:**

بدان كه عجب خودش بنفسه از مهلكات و موبقات است و ايمان و اعمال‏ انسان را به باد فنا مى‏دهد و فاسد مى‏كند. چنانچه راوى سؤال مى‏كند در اين حديث شريف از عجبى كه فاسد مى‏كند عمل را. امام، عليه السلام، يك درجه آن را عجب در ايمان قرار داده است. و در حديث سابق شنيدى كه عجب از گناه شديدتر است در درگاه حق تعالى، و از آن جهت مؤمن را مبتلاى به گناه مى‏فرمايد تا ايمن شود از عجب. و رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، آن را يكى از مهلكات قرار داده. و در امالى صدوق سند به امير المؤمنين، عليه السلام، رساند كه فرموده است: من دخله العجب هلك . يعنى «كسى كه راه يابد در او عجب، هلاك شود.» و صورت اين سرور در برزخ و ما بعد الموت وحشت و هولناكى سخت است كه هيچ وحشتى شبيه آن نيست. بسا باشد اشاره به آن باشد فرمايش رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله و سلم، در وصيتش به امير المؤمنين، عليه السلام،: و لا وحدة أوحش من العجب. يعنى «هيچ تنهايى ترسناكتر نيست از عجب.» موسى بن عمران، على نبيّنا و آله و عليه السلام، از شيطان پرسيد: «خبر ده مرا به گناهى كه اولاد آدم وقتى مرتكب شود آن را بر او راه‏يابى و تسلط پيدا كنى.» گفت: «وقتى عجب كند بر نفس خود و بزرگ شمارد عملش را و كوچك شود در چشمش گناه او.» خداوند تعالى به داود، عليه السلام، مى‏فرمايد: «اى داود، بشارت ده گناهكاران را و بترسان صديقان را.» عرض كرد: «چطور بشارت دهم آنها را و بترسانم اين‏ها را؟» فرمود: «بشارت ده گناهكاران را كه همانا من قبول مى‏كنم توبه را و مى‏گذرم از گناه، و بترسان صديقان را كه عجب نكنند به اعمال خودشان، زيرا كه همانا نيست بنده‏اى كه من به پا دارم از براى حساب مگر آنكه هلاك شود. پناه مى‏برم به خداى تعالى از مناقشه در حساب كه صديقين و بزرگتر از آنها را هلاك مى‏كند.

شيخ صدوق در خصال سند به حضرت صادق، عليه السلام، رساند كه فرمود: «شيطان گويد: «اگر در سه چيز چيره گردم به پسر آدم باكى ندارم از هر چه بكند، زيرا كه آنها قبول نشود از او: وقتى كه بسيار شمارد عمل خود را، و فراموش كند گناه خود را، و راه يابد در او عجب.»

علاوه بر مفاسدى كه از عجب شنيدى، او شجره خبيثه‏اى است كه بار او بسيارى از كبائر و موبقات است، و در دل كه ريشه كرد كار انسان را به كفر و شرك و بالاتر از آنها منجر مى‏كند.

يكى از مفاسد آن كوچك شمردن معاصى است. بلكه انسان معجب در صدد اصلاح نفس خويش بر نمى‏آيد و خود را پاك و پاكيزه پندارد و هيچ گاه در فكر نمى‏افتد كه خود را از لوث معاصى پاك كند. پرده عجب و حجاب غليظ خود پسندى مانع شود از آنكه بديهاى خود را ببيند. و اين مصيبتى است كه انسان را از جميع كمالات باز دارد و به انواع نواقص مبتلا كند و كار انسان را منجر كند به هلاك ابد و اطباء نفوس را عاجز كند از علاج.

و ديگر آنكه اعتماد بر نفس و بر اعمال خود كند. و اين سبب شود كه انسان جاهل بيچاره خود را از حق تعالى مستغنى داند و توجه به فضل حق تعالى نكند، و حق تعالى را ملزم داند به عقل كوچك خود به اينكه او را اجر و ثواب دهد. و گمان كند كه اگر با عدل هم با او رفتار شود مستحق ثواب است. پس از اين ذكرى از اين مطلب مى‏شود، ان شاء اللّه.

و از مفاسد ديگرش آنكه به بندگان خدا با نظر حقارت بنگرد و اعمال مردم را ناچيز شمارد، گرچه از اعمال خودش بهتر باشد. و اين نيز يكى از طرق هلاك انسان و خار طريق اوست. و از مفاسد ديگر آنكه انسان را به ريا وادار كند. زيرا كه انسان نوعا اگر اعمالش را ناچيز شمارد و اخلاقش را فاسد داند و ايمانش را قابل نشمارد و معجب نباشد به ذات و صفات و اعمال خويش، بلكه خود و همه چيز خود را زشت و پليد داند، آنها را در معرض نمايش بر نياورد و خودنمايى نكند: متاع فاسد زشت را به بازار مكاره نبرند. ولى چون خود را كامل ديد و اعمال را قابل، در صدد جلوه برآيد و خود فروش گردد.

در حديث دوم مفاسد ريا گذشت، بايد آنها را مفاسد عجب هم دانست. و مفسده ديگر آنكه اين رذيله موجب رذيله مهلكه «كبر» گردد و به مصيبت تكبر انسان را مبتلا كند. (ان شاء اللّه پس از اين يادى از آن مى‏شود.) و مفاسد ديگر نيز از خود او بيواسطه يا به وسايط بروز كند، كه شرحش موجب تطويل است. پس، شخص معجب بداند كه اين رذيله تخم رذايل ديگر است، و منشأ امورى است كه هر يك براى هلاك ابدى و خلود در عذاب خود سببى مستقل است.

و اگر اين مفاسد را درست فهميد و با دقت ملاحظه كرد، و رجوع به اخبار و آثار وارده از رسول اكرم و اهل بيت آن سرور، صلوات اللّه عليهم اجمعين، كرد، البته بر خود لازم مى‏داند كه در صدد اصلاح نفس بر آيد و خود را از اين رذيله پاك و ريشه آن را از باطن نفس براندازد كه مبادا خداى نخواسته با اين صفت زشت به عالم ديگر منتقل شود. يك وقت كه چشم دنيايى ملكى بسته شد و سلطان برزخ و قيامت طلوع كرد، ببيند حال اهل معاصى كبيره از او بهتر است: آنها را خداوند مستغرق بحار رحمت خود فرموده به واسطه ندامتى كه داشتند يا اعتمادى كه به فضل حق تعالى داشتند، و اين بيچاره چون خود را مستقل ديده بود و در باطن ذاتش از فضل حق بى نياز شمرده بود، خداى تعالى در حساب او نيز مناقشه فرمود و او را چنانكه خود او مى‏خواست در تحت ميزان عدل درآورده و به خود او بفهماند كه هيچ عبادتى براى حق نكرده و تمام عباداتش بعد از ساحت حق آورده، اعمال و ايمانش باطل و ناچيز است، سهل است، خود آنها موجب هلاكت و تخم عذاب اليم و مايه خلود در جحيم است. خدا نكند كه خداى تعالى با كسى با عدلش رفتار كند، كه اگر همچو ورقى پيش آيد احدى از اوّلين و آخرين راه نجاتى ندارند. ائمه هدى، عليهم السلام، و انبياء عظام در مناجات خود تمناى فضل را داشته‏اند و از عدل و مناقشه در حساب خوفناك بودند. مناجات خاصان درگاه حق و ائمه معصومين، صلوات اللّه عليهم، مشحون به اعتراف به تقصير و عجز از قيام به عبوديت است. جايى كه افضل موجودات و ممكن اقرب اعلان ما عرفناك حقّ معرفتك، و ما عبدناك حقّ عبادتك دهد حال ساير مردم چه خواهد بود؟

آرى، آنها عارف‏اند به عظمت حقّ تعالى و نسبت ممكن به واجب را مى‏دانند. آنها مى‏دانند كه اگر تمام عمر دنيا را به عبادت و اطاعت و تحميد و تسبيح بگذرانند، شكر نعمت حق نكرده‏اند تا چه رسد به آنكه حق ثناى ذات و صفات را به جا آورده باشند. آنها مى‏دانند كه هيچ موجودى از خود چيزى ندارد- حيات و قدرت، علم و قوّت [و] ساير كمالات، ظل كمال اوست، و ممكن، فقير، بلكه فقر محض و مستظل است نه مستقل. ممكن از خود چه كمالى دارد تا كمال فروشى كند؟ چه قدرتى دارد تا عمل فروشى نمايد؟ آنها عرفاء باللّه هستند و عرفاء به جمال و جلال حق‏اند. آنها از روى شهود و عيان نقص و عجز خود و كمال واجب را مشاهده كردند، ما بيچاره‏ها هستيم كه حجاب جهل و نادانى و غفلت و خود پسندى و پرده معاصى قلب و قالب چنان چشم و گوش و عقل و هوش و ساير مداركمان را گرفته است كه در مقابل سلطنت قاهره حق عرض اندام مى‏كنيم و براى خود استقلال و شيئيّت قايليم.

اى بيچاره ممكن بيخبر از خود و نسبت خود با خالق، اى بدبخت ممكن غافل‏ از وظيفه خود با مالك الملوك. اين جهل و نادانى است كه اسباب اين همه بدبختيها شده و ما را مبتلاى به اين همه ظلمتها و كدورتها كرده. خرابى كار از سر منشأ است و آلودگى آب از سرچشمه. چشم معارف ما كور است و دل ما مرده است، و اين موجب همه مصيبت‏هاست، و درصدد اصلاح هم نيستيم.

خداوندا، تو به ما توفيق عنايت كن. تو ما را به وظايف خود آشنا كن. تو از انوار معارف خود كه قلوب عرفا و اوليا را لبريز كردى يك نصيبى به ما عنايت فرما. تو احاطه قدرت و سلطنت خود را به ما نشان ده و نواقص ما را به ما بنما. تو معنى الحمد للّه ربّ العالمين را به ما بيچاره‏هاى غافل، كه همه محامد را به خلق نسبت مى‏دهيم، بفهمان. تو قلوب ما را آشنا كن به اينكه هيچ محمده‏اى از مخلوق نيست. تو حقيقت ما أصابك من حسنة فمن اللّه و ما أصابك من سيّئة فمن نفسك. [1] را به ما بنما. تو كلمه مباركه توحيد را به قلوب قاسيه مكدره ما وارد كن.

ما اهل حجاب و ظلمتيم و اهل شرك و نفاق، ما خودخواه و خود پسنديم، تو حب نفس و حب دنيا را از دل ما بيرون كن. تو ما را خداخواه و خدا پرست كن. إنّك على كلّ شي‏ء قدير.

**فصل در بيان آنكه منشأ عجب حب نفس است.**

بدان كه رذيله عجب از حب نفس پيدا شود، چون كه انسان مفطور به حب نفس است و سر منشأ تمام خطاهاى انسانى و رذايل اخلاقى حب نفس است. و از اين جهت است كه انسان اعمال كوچك خودش به نظرش بزرگ آيد و خود را به واسطه آن از خوبان و خاصان درگاه حق شمارد، و خود را به واسطه اعمال ناقابل مستحق ثنا و مستوجب مدح داند، بلكه قبايح اعمالش گاهى در نظرش نيكو جلوه كند، اگر از غير اعمال بهتر و بزرگتر از اعمال خود ديد، چندان اهميت نمى‏دهد و هميشه انسان كارهاى خوب مردم را تأويل به يك مرتبه از بدى مى‏كند، و كارهاى زشت و ناهنجار خود را تأويل به يك مرتبه از خوبى مى‏كند. نسبت به خلق خدا بدبين است، ولى نسبت به خودش خوش‏بين. به واسطه اين حب نفس با يك عمل‏ كوچك مخلوط به هزار كثافت و مبعّدات خود را طلبكار حق تعالى و مستوجب رحمت داند. خوب است اكنون ما قدرى در اعمال حسنه خود تفكر كنيم و افعال عباديه كه از ما صادر مى‏شود قدرى در تحت اعتبار عقل آورده با نظر انصاف به آنها نظر كنيم ببينيم آيا به واسطه آنها ما مستوجب مدح و ثنا و مستحق ثواب و رحمت هستيم، يا لايق لوم و عقاب و غضب و نقمت. و اگر حق تعالى ما را به واسطه همين اعمالى كه در نظر ما حسنه است به آتش قهر و غضب بسوزاند بجا است و موافق عدل است.

من اكنون خود شما را در اين سؤالى كه مى‏خواهم بكنم حكم قرار مى‏دهم و از شما به نظر انصاف، بعد از فكر و تأمّل، تصديق مى‏خواهم. و آن سؤال اين است كه اگر نبى اكرم، صلوات اللّه عليه و آله، كه صادق و مصدّق است، به شما خبر دهد كه اگر در تمام عمر عبادت خدا كنيد و اطاعت اوامر او نماييد و ترك شهوات و خواهش نفس نماييد، يا در تمام عمر خلاف گفته او كنيد و مطابق ميل نفسانى و شهوات خود رفتار كنيد، در درجات آخرت شما فرقى نمى‏كند و در هر صورت شما اهل نجات هستيد و بهشت خواهيد رفت و از عذاب ايمن خواهيد بود، نماز كنيد يا زنا كنيد تفاوتى ندارد، ولى رضاى حق تعالى فقط در اين است كه شما عبادت او كنيد و ثنا و مدح او نماييد و ترك شهوات خود و ميلهاى نفسانى را در اين عالم نماييد، در مقابل اين هم اجرى نمى‏دهند و ثوابى عطا نمى‏كنند، آيا شما از اهل معصيت مى‏شديد يا اهل عبادت؟ شما ترك شهوات مى‏كرديد، و لذات نفسانى را بر خود براى رضاى حق تعالى و خاطر خواهى او حرام مى‏كرديد يا نه؟ شما باز مواظبت به مستحبات و جمعه و جماعات مى‏نموديد يا منغمر در شهوات و ملازم لهو و لعب و تغنيات و غير ذلك مى‏گرديديد؟ با يك نظر انصاف بدون ظاهر سازى و رياكارى جواب دهيد. بنده از خودم و كسانى كه مثل خودم هستند خبر مى‏دهم كه اهل معصيت مى‏شديم و اطاعات را تارك و فاعل مشتهيات نفسانى مى‏شديم. پس، از اين نتيجه حاصل شد كه تمام كارهاى ما براى لذات نفسانى و براى اداره كردن بطن و فرج است. ما شكم پرست و شهوت پرستيم: ترك لذت براى لذت بزرگتر مى‏كنيم. وجهه نظر و قبله آمال ما راه انداختن بساط شهوات است.

نماز كه معراج قرب الهى است ما به جا مى‏آوريم براى قرب به زنهاى بهشت! ربطى به تقرب حق ندارد، مربوط به اطاعت امر نيست، با رضاى خدا هزاران فرسنگ دور است.

اى بيچاره بيخبر از معارف الهيه كه جز اداره شهوت و غضب خود چيز ديگر نمى‏فهمى، تو مقدس مواظب به ذكر و ورد و مستحبات و واجبات و تارك مكروهات و محرمات و متخلق به اخلاق حسنه و متجنب از سيّئات اخلاق، در ترازوى انصاف بگذار كارهايى را كه مى‏كنى از براى رسيدن به شهوات نفسانى و نشستن بر تختهاى زمردين و هماغوش شدن با لعبتهاى شوخ و شنگ بهشتى و پوشيدن لباسهاى حرير و استبرق و سكنى كردن در قصرهاى نيكو منظر و رسيدن به آرزوهاى نفسانى، آيا بايد اين‏ها را، كه تمام براى خودخواهى و پرستش نفس است، به خدا نسبت داد و پرستش حق دانست؟ آيا شما با عمله‏اى كه براى مزد كار مى‏كند چه فرقى داريد كه اگر او بگويد من محض صاحب كار اين عمل را كردم، او را تكذيب مى‏كنيد؟ آيا شما دروغگو نيستيد كه مى‏گوييد نماز مى‏كنم براى تقرب به خدا؟ آيا اين نماز شما براى نزديكى به خداست، يا براى تقرب به زنهاى بهشت است و رسيدن به شهوات است؟ فاش بگويم، پيش عرفاى باللّه و اولياء خدا تمام اين عبادات ما از گناهان كبيره است. بيچاره، در حضور حضرت حق جل جلاله و در محضر ملائكه مقربين او بر خلاف رضاى حق رفتار مى‏كنى، و عبادتى كه معراج قرب حق است براى نفس اماره و شيطان مى‏كنى، آن وقت حيا نكرده در هر عبادت چندين دروغ در محضر ربوبيت و ملائكه مقربين مى‏گويى و چندين افترا مى‏زنى و منت گذارى هم مى‏كنى و عجب و تدلّل هم مى‏نمايى و خجالت هم نمى‏كشى. اين عبادت من و تو با معصيت اهل عصيان، كه اشد آنها ريا است، چه فرقى دارد؟ زيرا كه ريا شرك است و بدى و بزرگى آن از جهت آن است كه عبادت را براى خدا نكردى. تمام عبادات ما شرك محض است و شائبه، خلوص و اخلاص در آن نيست، بلكه رضاى خدا به طريق اشتراك هم در آن مدخليت ندارد، فقط براى شهوات و تعمير [و] اداره بطن و فرج است.

اى عزيز، نمازى كه براى خاطر خواهى زن باشد- چه زن دنيايى يا بهشتى- اين نماز براى خدا نيست، نمازى كه براى رسيدن به آمال دنيا باشد يا آمال آخرت به خدا ارتباط ندارد، پس چرا اين قدر ناز و غمزه فروشى مى‏كنى و عشوه و غنج و دلال مى‏كنى، به بندگان خدا به نظر حقارت نگاه مى‏كنى، خود را از خاصّان درگاه حق حساب مى‏كنى؟ بيچاره، تو با همين نماز مستحق عذابى و مستوجب زنجير هفتاد ذراعى هستى! پس چرا خود را طلبكار مى‏دانى، و براى خود در همين طلبكارى و تدلّل و عجب عذابى ديگر تهيه مى‏كنى؟ تو اعمالى را كه مأمورى بكن و متوجه باش‏ كه از براى خدا نيست، و بدان كه خداى تعالى با تفضل و ترحم تو را به بهشت مى‏برد، و يك قسمت از شرك را خداى تعالى براى ضعف بندگانش به آنها تخفيف داده و به واسطه غفران و رحمتش پرده ستاريت به روى آنها پوشيده است. بگذار اين پرده دريده نشود، و حجاب غفران حق به روى اين سيّئات، كه اسمش را عبادت گذاشتيم، افتاده باشد، كه خداى نخواسته اگر اين ورق برگردد و ورق عدل پيش آيد، گند عبادات ما كمتر از گند معصيتهاى موبقه اهل معصيت نيست.

ما اشاره كرديم پيش از اين به حديثى كه ثقة الاسلام، كلينى، در كافى سند به حضرت صادق، عليه السلام، رسانده، و اينجا بعضى از آن حديث را به عين عبارت نقل مى‏كنيم تبرّكا و تيمّنا. عن أبي عبد اللّه في حديث، قال (أى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله): قال اللّه عزّ و جلّ لداود: يا داود، بشّر المذنبين و أنذر الصّدّيين! قال: كيف ابشّر المذنبين و انذر الصّديقين؟ قال: يا داود، بشّر المذنبين أنّى أقبل التّوبة و أعفو عن الذّنب، و أنذر الصّدّقين أن لا يعجبوا بأعمالهم، فإنه ليس عبد أنصبه للحساب إلاّ هلك.» «جناب امام صادق، سلام اللّه عليه، از جناب رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، نقل مى‏فرمايد كه گفت خداى عز و جل به داود فرمود: «اى داود بشارت ده گناهكاران را و بترسان صدّيقين را! گفت: چگونه بشارت دهم گناهكاران را و بترسانم صدّيقين را؟ گفت: «اى داود بشارت ده گناهكاران را كه من همانا توبه قبول مى‏كنم و از گناه مى‏گذرم، و بترسان صديقان را كه عجب نكنند به اعمالشان، زيرا كه نيست بنده‏اى كه من به پا دارم براى حساب مگر آنكه هلاك گردد.»

بعد از آنكه صدّقين در حساب هلاك‏اند، با آنكه آنها از گناه و معصيت پاك‏اند، من و تو چه مى‏گوييم؟ اين‏ها همه در صورتى است كه اعمال من و شما از رياء دنيايى، كه از موبقات و محرّمات است، خالص باشد، و كم اتفاق افتد براى ما عمل خالى از ريا و نفاق. **بگذار نگفته ماند**. اكنون اگر باز جاى عجب است و تدلّل و ناز و غمزه، بكن، و اگر انصافا جاى خجلت و سر افكندگى و اعتراف به تقصير است، بعد از هر عبادتى كه كردى از روى جدّ و واقع از آن عبادت و از آن دروغها كه در محضر حق تعالى گفتى، از آن نسبتها كه بى‏جهت به خود دادى، استغفار و توبه كن. آيا توبه ندارد كه در مقابل حق مى‏گويى قبل از ورود در نماز وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذي فَطَرَ السَّمواتِ وَ الأَرضَ حَنيفاً مسلماً وَ ما أنا مِنَ الْمُشْرِكينَ، إنَّ صَلاتى و نُسُكي و مَحْياىَ و مَماتي للَّه رَبّ العالَمينَ. آيا وجهه قلب شما به فاطر سماوات و ارض است؟ آيا شما مسلميد و از شرك خالصيد؟ آيا نماز و عبادت و محيا و ممات شما براى خداست؟ آيا خجالت ندارد در نماز مى‏گويى الْحَمْدُ للَّه رَبِّ الْعالَمينَ؟ آيا شما جميع محامد را از آن حق مى‏دانيد، يا اينكه براى بندگان، بلكه براى دشمنان او محمدت ثابت مى‏كنيد؟ آيا دروغ نيست قول تو كه مى‏گويى ربّ العالمين، با اينكه ربوبيت را در همين عالم براى غير ثابت مى‏كنى؟ آيا توبه ندارد؟ خجلت ندارد إيّاكَ نَعْبُدُ و إيّاكَ نَسْتَعين؟ آيا تو عبادت خدا مى‏كنى يا عبادت بطن و فرج خود؟ آيا تو خدا خواهى يا حور العين خواه؟ آيا تو استعانت از خدا فقط مى‏طلبى، يا در كارها چيزى كه در نظر نيست خدا [است‏]؟ آيا تو به زيارت بيت اللّه كه مى‏روى، مقصد و مقصودت خداست و مطلب و مطلوبت صاحب خانه است و قلبت مترنم است به قول شاعر: و ما حبّ الدّيار شغفن قلبى؟ خدا جو هستى؟ آثار جمال و جلال حق را مى‏طلبى؟ آيا تو براى سيد مظلومان اقامه عزا مى‏كنى به سر و سينه براى او مى‏زنى، يا براى رسيدن به آمال و آرزوى خودت؟ شكمت تو را وادار مى‏كند مجلس عزادارى بر پا كنى؟ شهوت وقاع تو را وادار مى‏كند نماز جماعت بروى؟ هواى نفس تو را به مناسك و عبادات مى‏كشد؟

اى برادر، در مكايد نفس و شيطان دقيق شو. بدان كه نمى‏گذارند تو بيچاره يك عمل خالصى بكنى، و همين اعمال غير خالصه را كه خداوند به فضلش از تو قبول كرده نمى‏گذارند به سر منزل برسانى. كارى مى‏كنند كه به واسطه اين عجب و تدلّل بيجا همه اعمالت به باد فنا برود، اين نفع هم از جيبت برود. از خدا و رضاى او كه دورى، به بهشت و حور العين هم نمى‏رسى، سهل است، مخلّد در عذاب و معذب در آتش قهر هم مى‏شوى. تو گمان كردى به واسطه اين اعمال پوسيده گنديده سر و دست شكسته مخلوط به ريا و سمعه و هزار مصيبت ديگر، كه هر يك مانع از قبولى اعمال است، استحقاق بر حق تعالى پيدا كردى؟! يا از محبين و محبوبين شدى اى بيچاره بيخبر از حال محبّين، اى بدبخت بى‏اطلاع از دل محبّين و آتش قلب آنها، اى بى‏نواى غافل از سوز مخلصين و نور اعمال آنها، تو گمان كردى آنها هم اعمالشان مثل من و توست! تو خيال مى‏كنى كه امتياز نماز حضرت امير المؤمنين، عليه السلام، با ما اين است كه «مدّ» «و لا الضّالين» را طولانيتر مى‏كند؟ يا قرائتش صحيحتر است؟ يا طول سجود و ركوع و اذكار و اورادش بيشتر است؟ يا امتياز آن بزرگوار به اين است كه شبى چند صد ركعت نماز مى‏خواند؟ يا مناجات سيد الساجدين، عليه السلام، هم مثل مناجات من و تو است؟ او هم براى حور العين و گلابى و انار اين قدر ناله و سوز و گداز داشت؟ به خودشان قسم است- و إنَّهُ لَقَسمٌ عظيم كه اگر بشر پشت به پشت يكديگر دهند و بخواهند يك لا إلهَ إلاَّ اللَّه امير المؤمنين را بگويند نمى‏توانند! خاك بر فرق من با اين معرفت به مقام ولايت على، عليه السلام! به مقام على بن ابى طالب قسم كه اگر ملائكه مقرّبين و انبياء مرسلين- غير از رسول خاتم كه مولاى على و غير اوست- بخواهند يك تكبير او را بگويند نتوانند. حال قلب آنها را جز خود آنها نمى‏داند كسى.

اى عزيز، اين قدر لاف خدا مزن! اين قدر دعوى حب خدا مكن. اى عارف، اى صوفى، اى حكيم، اى مجاهد، اى مرتاض، اى فقيه، اى مؤمن، اى مقدّس، اى بيچاره‏هاى گرفتار، اى بدبختهاى دچار مكايد نفس و هواى آن، اى بيچاره‏هاى گرفتار آمال و امانى و حب نفس- همه بيچاره هستيد! همه از خلوص و خداخواهى فرسنگها دوريد. اين قدر حسن ظنّ به خودتان نداشته باشيد. اين قدر عشوه و تدلّل نكنيد. از قلوب خود بپرسيد ببينيد خدا را مى‏جويد يا خودخواه است؟ موحد است و يكى طلب، يا مشرك است؟ پس اين عجبها يعنى چه؟ اين قدر به عمل باليدن چه معنى دارد؟- عملى كه فرضا تمام اجزاء و شرايطش درست باشد و خالى از ريا و شرك و عجب و ساير مفسدات باشد، قيمتش رسيدن به شهوات بطن و فرج است چه قابليتى دارد كه اين قدر تحويل ملائكه مى‏دهيد؟ اين اعمال را بايد مستور از چشمها داشت. اين اعمال از قبايح و فجايع است! بايد انسان از آنها خجلت بكشد و ستر آنها كند.

خداوندا به تو پناه مى‏بريم ما بيچاره‏ها از شرّ شيطان و نفس اماره. تو خودت ما را از مكايد آنها حفظ فرما بحق محمد و آله، صلّى اللَّه عليهم.